شهید میثم محمدی از پرسنل پدافند هوایی ارتش بود

گفت‌وگوی «جوان» با همسر سرهنگ شهید میثم محمدی که در مقابله با تجاوز رژیم‌صهیونیستی و امریکا به شهادت رسید

دعوتنامه‌های خارجی را نپذیرفت و در راه وطن شهید شد

شکوفه زمانی

سرهنگ شهید میثم محمدی از شهدای پدافند هوایی ارتش در مصاف با تجاوز نظامی امریکا و رژیم‌صهیونیستی به کشور است. این شهید در ساعت ۵:۱۰ بامداد اولین روز حمله موشکی دشمن به پایگاه خاتم‌الانبیا تبریز در ۲۳ خردادماه به فیض شهادت نائل آمد. از شهید محمدی یک دختر خردسال به نام هانیه به یادگار مانده است. دختر کوچکی که بسیار به پدرش وابسته بود. در گفت‌وگو با زیبا قاسمی همسر شهید، گذری به زندگی شهید داشتیم که به گفته خودش هرچه داشت از شب‌های قدر بود و زندگی‌اش به ماه محرم و ایام عزای آقا اباعبدالله الحسین(ع) گره خورده بود.

چه سالی با شهید محمدی ازدواج کردید؟

آقا میثم متولد سال ۱۳۶۴ در شهرستان میانه و به گفته خانواده‌اش، ایشان از چهار برادر دیگرش متفاوت بود. سال ۹۵ زمانی که آقا میثم ۳۱ سالگش بود با هم عقد کردیم. من هم روز خواستگاری در اولین نگاه متوجه مهربانی‌اش شدم. آرامش کاملاً در ظاهرشان موج می‌زد و همین امر توجه من را به خودش جلب کرد. بعد از صحبت با ایشان متوجه شدم که حتی فراتر از تصوراتم نسبت به او علاقه‌مند هستم. ایشان فردی خانواده‌دوست و بسیار مسئولیت‌پذیر باصداقت و مهربان بود. در شغل‌شان هم متخصص، کاربلد و وقت‌شناس بود. در محل کارش فرمانده سایت بود. شخصیتی صبور، پرتلاش و پیشرو داشت. همیشه یک‌قدم جلوتر از دیگران بود و تا رسیدن به هدف از پای نمی‌نشست. همین روحیه او را به یکی از ارکان مهم گروه پدافند هوایی تبریز تبدیل کرده بود. به عنوان رئیس بخش نگهداری و تعمیر رادار در رسته الکترونیک، نقشی حیاتی در امنیت آسمان کشور ایفا می‌کرد. البته از مسائل شغلی‌شان بعد از شهادت مطلع شدم. منظورم این نیست که ایشان چیزی را از من پنهان می‌کرد، بلکه پست، مقام و دنیوی برای‌شان مهم نبود و تواضع و فروتنی ایشان نسبت به پست و مقام دنیوی زیاد بود و از اینطور مسائل در خانه صحبت نمی‌کرد. عشق به خانواده در دلش موج می‌زد و در کنار این عشق، ایمانش به خدا و خدمت به مردم ستون اصلی وجودش بود. بارها مادر آقا میثم نگران خوابی بود که از وقوع حادثه‌ای برای پسرش دیده بود و با صدقات فراوان از خدا سلامتی‌اش را طلب می‌کرد، اما تقدیر الهی پرواز میثم را رقم زد.

با شهید محمدی پیش از ازدواج آشنایی یا نسبت فامیلی داشتید؟

خیر. ایشان کاملاً غریبه بودند و از قبل هیچ شناختی با هم نداشتیم و از طریق عمه خودم در محرم سال ۱۳۹۵ در مجلس عزاداری امام حسین (ع) آشنایی پیدا کردیم. در همان ماه عزیز قرار دیدار و خواستگاری فراهم شد. آن زمان من در دانشگاه ترم چهارم رشته حسابداری تحصیل می‌کردم و در همان نگاه اول ایشان را پسندیدم. خودشان نیز همین احساس را نسبت به من داشتند. البته این مطلب را بعد از عقد بیان کردند. بعد از اتمام ماه‌محرم و صفر تدارک عقد و تعیین مهریه فرارسید. پدربزرگ من تعدادی سکه برای مهریه تعیین کردند که پدر و مادر آقای میثم مخافت کردند. وقتی که با آقامیثم تلفنی صحبت شد، ایشان گفت هر چقدر باشد توافق کنید و نهایت با توافقی که انجام شد دو سال نامزد شدیم. در دومین سالگرد عقدمان زندگی مشترک‌مان را از آذر سال ۱۳۹۷ در تبریز آغاز کردیم. آقامیثم همیشه می‌گفتند من تمام خواسته‌هایم را مانند مشغول‌شدن در کارم در ارتش و ازدواجم را از شب‌های قدر ماه مبارک رمضان حاجت گرفتم. ایشان متولد ماه محرم بودند و در ماه محرم نیز مورد ازدواج‌شان را پیدا کردند. یک هفته مانده به محرم نیز شهادت را از خدا گرفتند. بیشتر صحبت‌هایش هم در مراسم خواستگاری تأکید به مسئله حجاب و چادری ماندن من بود. ما بعد از دو سال نامزدی در دومین سالگرد عقدمان زندگی مشترک‌مان را با هم شروع کردیم. زندگی مشترک‌مان هفت سال هم طول نکشید، ولی در این مدت کوتاه با تلاش‌های فراوان با یکدیگر کمبودهایی که در زندگی داشتیم، فراهم کردیم. آقامیثم همیشه در خانه علاوه بر اینکه همسرم بود در خوشی‌ها و ناراحتی‌ها در کنارم بود.

آقای محمدی عاشق کار برنامه‌نویسی بود و در این خصوص چندین مقاله از ایشان به جا مانده است. ایمیل‌های زیادی از کشورهای خارجی برای دعوت از ایشان شده بود، ولی به خاطر عشق به نظام و حرفه خودش هیچ‌کدام از دعوتنامه‌های خارجی را قبول نکرد. ثمره هفت سال زندگی مشترک‌مان هانیه شش ساله است. هانیه دختر شهید متولد مرداد ۱۳۹۹ و خیلی شبیه به پدرش از لحاظ اخلاق و هوش است.

از این هفت سال زندگی مشترک که با شهید داشتید، چه خاطراتی می‌توانید بیان کنید؟

تمام این هفت سال پر از عشق برایم بود. نمی‌دانم خداوند در دل این شهدا چه رازهایی گذاشته بود که از عاقبت بخیری خودش آگاه بود. همیشه آقامحمدی در خانه به من می‌گفتند همه چیز را برای‌تان فراهم می‌کنم که اگر روزی من نبودم، خیالم از شما راحت باشد. حتی چند ماه قبل از شهادتش، خواب شهادت خود را دیده بود. آن شب‌هایی که این خواب‌ها را می‌دید آن روز نوبت شیفتش می‌شد و خواب‌هایش را برایم به صورت مکتوب در پیام‌رسان‌ها می‌فرستاد که هنوز هم در گوشی‌ام به یادگار مانده است.

چه خواب‌هایی می‌دیدند که نوید شهادت را به آقامیثم می‌دادند؟

یکی از خواب‌هایش که همزمان هم خود آقامیثم و هم مادرشان دیده بود این بود که تعریف می‌کرد: «چند نفر در یک‌جا بودیم، ولی نمی‌دانستیم چه اتفاقی برای‌مان افتاده است، اما می‌دانستیم که روح از بدن‌مان جدا شده است. من به افراد دیگر گفتم آنها فهمیدم که روح هستم و هر عضو از روحم که نامرئی می‌شد، قبلش آن عضو را طی کالبد شکافی از بدنم جدا می‌کردند. اول دست راستم غیب شد که بعد از آن خیلی حس خوبی داشت.» آقای محمدی بعد از بیدارشدن از خواب این رویا را به شهادت تعبیر کرده بود.

شهید چه خصوصیات بارز اخلاقی داشتند؟

آدم کم حرفی بود، ولی در عوض شنونده خوبی بود. ذره‌ای از حق دیگران را ضایع نمی‌کرد. واقعاً ایشان نخبه به تمام معنا بودند. وقتی تلفنی با هم صحبت می‌کردیم، کلمات محبت‌آمیز در صحبت‌های‌مان رد و بدل می‌شد و وقتی که آقای محمدی پیش کسی بودند و نمی‌توانستند راحت صحبت کنند، من که کلمات محبت‌آمیز در صحبت‌هایم می‌گفتم، ایشان فقط می‌گفتند: «من هم بیشتر» و هر دو می‌خندیدیم و به من می‌گفتند: «مواظب خودتان باشید» و همچنین برعکس آن هم اتفاق می‌افتاد و اگر من هم پیش کسی بودم آقا میثم می‌گفتند: «می‌دانم پیشت کسی است و نمی‌توانی راحت صحبت کنی، من می‌گویم تو فقط گوش بده» و من هم آخر حرفش می‌گفتم: «من هم همچنین.»

شهید محمدی به همراه همسر و دخترش

> آقامیثم هر بار که به مأموریت کاری می‌رفت، من و هانیه را شهرستان منزل پدرم می‌گذاشت. همیشه قبل از اینکه دنبال‌مان بیاید و ما را به منزل بیاورد، خودش تنهایی به منزل می‌رفت و خرید می‌کرد و همه جا را تمیز و مهیا می‌کرد. بعد از تمیزی منزل دنبال ما می‌آمد

یک روز در صحبت‌های تلفنی با آقای محمدی دیدم یهویی ایشان خنده‌اش گرفت. من علتش را پرسیدم و گفتند در محل کار هستم. همکارهایم به من می‌گویند «خوش به حال خانمت، زن ذلیلی» (یعنی خانمت را خیلی دوست داری)، ولی اعتقاد شهید بر این بود که دوست داشتن، زن ذلیلی نیست... به امید دیدار وصال دوباره با همسر شهیدم.

آقا میثم صحبتی از شهادت به شما کرده بود؟

درون‌گرایی یکی از ویژگی‌های شخصیتی آقامیثم بود. اوایل ازدواج‌مان اصلاً در مورد شهادت حرف نمی‌زد، اما این اواخر خیلی صحبت از شهادت می‌کرد. یادم است چند روز قبل از شهادت، دخترمان هانیه گوشی آقامیثم را نگاه می‌کرد. بعد از چند دقیقه که می‌خواست گوشی را کنار بگذارد همان لحظه با یه بغضی که چشمانش را پر از اشک کرد، گفت: بابا میری سرکار برمی‌گردی؟ پدرش گفت: «آره عزیزم می‌روم و برمی‌گردم، امان از آن برنگشتن‌ها.»

آقا میثم در انجام تکالیف دینی‌اش اصلاً کوتاهی نمی‌کرد. من یک روز نشد که ببینم روزه‌خواری بکنند. در حساب و کتاب خودش خیلی دقیق بود. نه حقی از کسی ضایع می‌کرد و نه اجازه می‌داد که کسی در حقش ظلم کند.

هانیه دختر شهید در آغوش بابا

> یادم است چند روزی قبل از شهادت، دخترمان هانیه گوشی آقامیثم را نگاه می‌کرد. بعد از چند دقیقه که می‌خواست گوشی را کنار بگذارد، همان لحظه با یک بغضی که چشمانش را پر از اشک کرده بود، گفت: بابا میری سرکار برمی‌گردی؟ پدرش گفت: «آره عزیزم می‌روم و برمی‌گردم، امان از آن برنگشتن‌ها!»

آقامیثم هر بار که به مأموریت کاری می‌رفت، من و هانیه را شهرستان منزل پدرم می‌گذاشت. همیشه قبل از اینکه دنبال‌مان بیاید و ما را به منزل بیاورد، خودش تنهایی به منزل می‌رفت و خرید می‌کرد و همه جا را تمیز و مهیا می‌کرد. بعد از تمیزی منزل دنبال ما می‌آمد. موقعی که آقامیثم تراس را می‌شست، همسایه‌ها کار آقامیثم را می‌دیدند و متوجه می‌شدند که ایشان می‌خواهد دنبال بچه‌هایش برود و آنها را به منزل بیاورد.

زیباترین خاطره مشترک‌تان چه بود؟

به دنیا آمدن هانیه یک خاطره خوب و به یاد ماندنی برای‌مان بود. آن روزی که قرار بود هانیه به دنیا بیاید، منزل مادرم در شهرستان و با سه ساعت فاصله از تبریز بود. آقا میثم باید پیش من می‌آمد تا من تنها نباشم. دکتر همین که آقا میثم را دید به پرستارها گفت: بگذارید ایشان به اتاق زایمان بیاید. در صورتی که (مطلقاً نمی‌گذاشتند آقا به اتاق زایمان بیاید) آقا میثم در اتاق زایمان از لحظه لحظه هانیه کوچک و از من با خودش عکس می‌گرفت. من خبر نداشتم که آقامیثم یک اتاق خصوصی را رزو کرده است. بعدش سه نفری به اتاق vip رفتیم و آنجا هر دفعه هانیه را می‌دید خیلی ذوق می‌کرد. این لحظات از بهترین دقایق عمرم بود. هم به خاطر تولد هانیه هم به خاطر خوشحالی آقا میثم.

از روز شهادت همسرتان بگویید آن روز چه اتفاقی افتاد؟

ساعت ۷:۲۰ صبح روز ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ بود که تلفن منزل‌مان چندین بار به صدا در آمد. من غافل از اتفاقات شروع جنگ با خود گفتم شاید از منزل پدر یا خواهر کوچک‌ترم زنگ می‌زنند. با گوشی همراهم به زنگ زدم که مامان کاری دارید؟ (چون آقا میثم شیفت بودند ما شب‌ها دیر به خواب می‌رفتیم و من گوشی منزل را جواب نداده بودم.) مادرم گفت پدرشوهرت تماس گرفته بود گویا اسرائیل حمله کرده است و نگران میثم شده. به من گفتند از آقامیثم خبر داری؟ اما من هم بی‌خبر از حمله بودم. از همان لحظه صحبت با مادرم دنبال این سؤال بودم که کجاها را دشمن مورد هدف قرار داده است. پدرشوهرم می‌گفت به آقامیثم و محل کارش زنگ می‌زنیم، ولی کسی جواب نمی‌دهد. ایشان می‌گفتند به خاطر شرایط کنونی گوشی‌های‌شان را از دسترس خارج کرده‌اند، ولی من یک شماره دیگر از آقامیثم داشتم و زنگ زدم. آن هم از دسترس خارج بود، ولی در گروه تبریز که عضو بود، دیدم نوشته است در بخش «سر دورود» دود غلیظی دیده شده است. با شنیدن این خبر دنیا پیش چشمانم تیره و تار شد، ولی نمی‌دانم چرا ذره‌ای امیدواری در دلم بود، اما دلم تاب نیاورد و با هانیه بدون هیچ خبری راه افتادم تا خبری از آقا میثم بگیرم. همسایه طبقه دوم ما بازنشسته نیروی هوایی هستند. من در راه‌پله ایشان را دیدم و پرسیدم آیا خبر دارید کجاها مورد هدف دشمن قرار گرفته است؟ متأسفانه ایشان هم خبری موثق نداشتند. با همکاران‌شان که تماس گرفتند، متوجه شدند محل کار آقای محمدی مورد هدف قرار گرفته است. خانم همسایه آمد تا آماده بشویم و به محل کار آقای محمدی برویم تا از نگرانی در بیاییم. در صورتی که آنها می‌دانستند آقا میثم به شهادت رسیده است، ولی به من چیزی نمی‌گفتند. با خانم همسایه هم‌مسیر شدیم. در مسیر از دور دود غلیظ بلندی را دیدیم. با خودم گفتم چه کسی در آن دود سالم می‌ماند! دود تا چندین ساعت بعد از انفجار در جریان بود. وقتی که به محل رسیدیم، با همسایه نظامی که با هم بودیم ما را به مهمانسرا هدایت کردند تا امیر و فرمانده آنجا بیاید و خبری از آقای محمدی برای‌مان بیاورند. (آن لحظه آقامیثم زیر آوار بود و بعد از چندین ساعت پیدا شد.) ما بعد از چهار ساعت ماندن در مهمانسرا و بی‌خبری از آقای محمدی و به خاطر وضعیت منطقه به خانه برگشتیم، اما پدر و برادر شهید محمدی و پدر خودم آنجا ماندند تا خبری از میثم به دست آورند. بعد از گذشت چندین ساعت از حادثه اصابت موشک، پدرم تماس گرفتند که در بیمارستان ارتش هستیم و شما هم به اینجا بیایید. پیکر شهید محمدی را آنجا تحویل داده بودند. من و هانیه مانده بودیم با دنیایی از غم بزرگ بی‌پدری برای هانیه و غم فراق همسر برای من.

حرف آخر.

دشمن باید بداند ما مدافع خون شهیدان عزیز خود هستیم و نمی‌گذاریم خون‌شان پایمال شود. قطره قطره خون خودمان و فرزندان‌مان را فدای دین اسلام و انقلاب‌مان خواهیم کرد و تا ظهور امام مهدی(عج) پای عهدی که با خدا و امام راحل‌مان بسته‌ایم به حول و قوه الهی می‌ایستیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۵۲۰

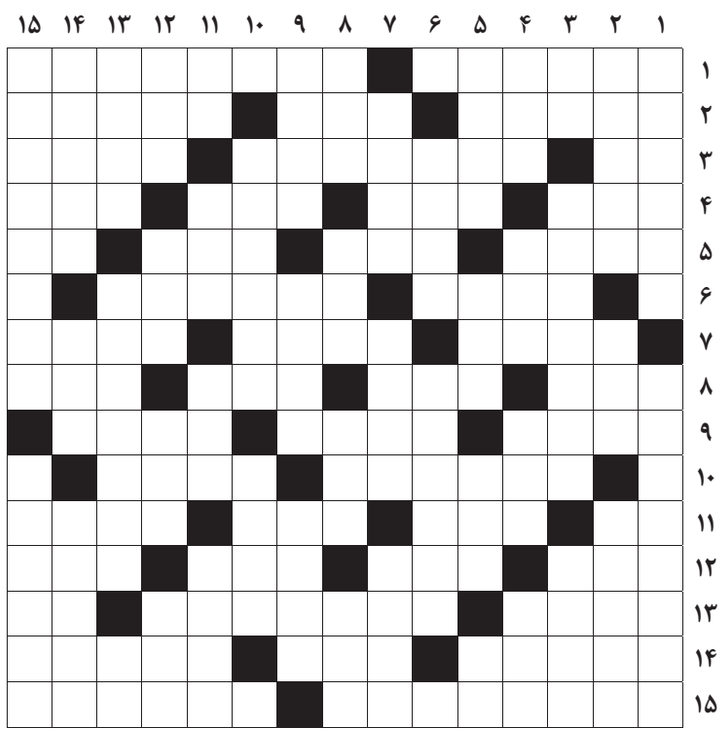

از راست به چپ

■ ۱- نوعی طلاق- مقدمه و دیباچه ■ ۲- پادشاه ستمگری که به دست داود کشته شد- ماده خوشبو- تمام کردن ■ ۳- اسب تبریزی- غصب اموال کشورهای ضعیف به دست دول قدرتمند- چوبدستی ■ ۴- الم- یار عمرو- عدد دورقمی- ماتم و عزا ■ ۵- نخ به هم پیچیده در دوات- رود- سوره مردم- تکرار حرفی ■ ۶- سرشماری- سزاوار ■ ۷- واسطه معامله- صفت سیب زمینی- خداشناس ■ ۸- حاجت و مقصود- خودپسندی- دو و سه- فلز چهره ■ ۹- بازرگانان- اینجا و اکنون- خردمند ■ ۱۰- نویسنده، مورخ و جامعه شناس فرانسوی صاحب اثر چرم ساغری- مرغ سخنگو ■ ۱۱- برج کج- تنها محصول تولیدی کشورهای حوزه خلیج فارس- عقل و فهم- از لوازم التحریر ■ ۱۲- تکان شدید- بهترین نوع انتخاب- زدن شاخه‌های اضافی درخت- دخان ■ ۱۳- برقرار و دایر- تحمل کردن- علامت مفعول ■ ۱۴- شهر خوشنویسی- رود روسیه- گاهی پیش درآمد توفان می‌شود ■ ۱۵- آموختن- پولی که برای کسب و تجارت استفاده می‌شود

از بالا به پایین

■ ۱- درگیری لفظی- سازمان اطفای حریق ■ ۲- پیل خشک- صندوقچه جواهرات- دانه خوراکی غنی از پروتئین ■ ۳- خاندان- درزدن- دشمن پنیر ■ ۴- جایز و شایسته- پرنده سعادت- بالای زانو- روسیاه مطبخ ■ ۵- شاه خوارزمشاهی- سرند- سمت چپ انگلیسی زبان- طلا ■ ۶- حلال رنگ- انعکاس ■ ۷- از اعضای داخلی بدن- جلاد استالین- آیینه ■ ۸- صوف؛ کرک- تیراندازی کردن- دکان کوچک- نام قدیم فردوس ■ ۹- آحاد- نوعی تفنگ قدیمی- بخشنده ■ ۱۰- فیزیکدان آلمانی کاشف اشعه ایکس- رئیس جمهور سابق پاکستان ■ ۱۱- مادر لر- نوبت بازی- از بروج فلکی- از نام‌های خدا ■ ۱۲- رتبه‌ها- کلام مقفی- ضمیر عربی- سست و روان ■ ۱۳- ورم عضوی از بدن- اولین جراح قلب- یک بر روی یک ■ ۱۴- دستگاهی در موسیقی ایرانی- جایز و شایسته- بیماری نارسایی کلیه ■ ۱۵- جمعیت شناسی- پیراهن بلند و گشاد عربی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۱						۳		
۸				۳		۴	۹	
			۹		۷			
		۶				۷	۴	
		۲			۹		۶	
				۷	۸			
	۳		۲					۱
	۵							۹
	۹		۸			۲		

۶	۲	۷	۵	۱	۷	۸	۶	۶
۶	۷	۶	۲	۶	۸	۱	۵	۲
۱	۸	۵	۶	۶	۲	۷	۲	۶
۲	۱	۶	۷	۸	۶	۲	۶	۵
۲	۷	۷	۶	۵	۶	۲	۱	۸
۵	۶	۸	۱	۲	۲	۶	۷	۶
۷	۵	۶	۲	۸	۶	۶	۲	۲
۸	۶	۲	۶	۷	۵	۶	۶	۱

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۵۱۹

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	د	ا	م	ا	س	م	ی	ت	■	ر	ن	ی	و	م
۲	ت	ا	ر	■	ب	ا	س	ک	■	ل	ب	ا	ن	■	ی
۳	و	و	■	پ	و	م	ا	■	پ	ر	و	س	■	گ	ش
۴	م	■	ا	ن	ا	■	م	ت	ر	و	ن	■	ل	ت	■
۵	ب	ی	د	س	ت	ر	■	ت	ل	ی	■	ت	ا	ر	ا
۶	ی	ا	ی	■	ش	ا	خ	■	ا	■	پ	ا	ر	■	گ
۷	ل	س	ا	ن	■	ک	ت	ت	ه	■	گ	ر	ل	■	ر
۸	ر	و	ن	ا	س	■	م	ا	ب	■	ز	و	ا	ی	ا
۹	ا	ج	■	ب	ر	ص	■	ج	ر	ز	■	گ	ل	ب	ن
۱۰	ن	■	ت	و	ک	■	پ	■	ج	ر	س	■	ش	ا	د
۱۱	ی	ا	ر	د	■	ق	و	س	■	ه	ی	س	ت	ر	ی
۱۲	■	ف	ه	■	ج	ا	ن	ا	ن	■	گ	ا	ر	■	س
۱۳	ف	ت	■	ر	س	ی	د	■	ا	ر	ن	پ	■	س	م
۱۴	ض	■	ر	ی	و	ن	■	ا	ت	ن	ا	■	ح	ر	ا
۱۵	ا	ک	ت	ب	ر	■	ه	م	و	گ	ل	و	ب	ی	ن